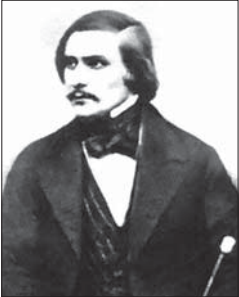


شاید لااقل یک بار این جمله به گوشمان خورده باشد که یک روز صبح گرگور زامزا بیدار می‌شود و می‌بیند تبدیل به حشره‌ای عظیم شده است اما این تنها زامزا نبود که در زندگی‌اش با امری محال مواجه می‌شد. لاتون کاولیوف، افسر ارزپای که بیشتر دوست می‌داشت او را سرگرد خطاب کنند نیز یک روز صبح که از قضا زودتر از معمول از خواب برخاسته بود و می‌خواست نگاهی به جوش کوچکی که شب قبل روی بینی‌اش ظاهر شده بود ببیندازد، با کمال تعجب با غیب‌شدن ناگهانی دماغش مواجه می‌شود. او که به پترزبورگ آمده بود تا شغلی درخور شانش پیدا کند و سپس با زنی که چیزیه کلانی داشته باشد ازدواج کند با کم‌شدن دماغش مسیر زندگی‌اش تغییر می‌کند.

بعد از کم‌شدن دماغ، سلسله‌ای از ماجراهای معقول و نه محال پیش می‌آید. کاولیوف که رویاهایش را بر باد رفته می‌بیند به همه‌جا رجوع می‌کند. کار را ر به روزنامه‌ها می‌کشاند، اما هیچ روزنامه‌ای حاضر به چاپ آگهی برای پیداکردن دماغ نمی‌شود؛ زیرا گمان می‌برند ممکن است توطئه‌ای در کار باشد. در میان آثار گوگول شاید هیچ یک از آثارش به اندازه «دماغ» جوهر کافکایی نداشته باشد. این داستان از امری محال آغاز می‌شود و سپس داستان سیری منطقی و معقول می‌یابد. مسخ را شاید بتوان مضمونی گوگولی نیز در نظر آورد. «مسخ» که یکی از مضامین بزرگ گوگول است به‌معنای چیزی است فراتر از تغییر ناگهانی، اما مسخ در خود پایان نمی‌گیرد، بلکه سرسختانه در پی آن است که پایه‌ای باشد برای ساختن قالب و مضمون.»^۱

مسخ در خود پایان می‌گیرد و با جابه‌جایی هویت‌ها خود را بسط می‌دهد. جابه‌جایی هویت‌ها مضمون اساسی طنز است. مسخ حتی در شکل غم‌انگیزش نیز حاوی طنزی نهفته است، این جابه‌جایی‌ها که در بعدی وسیع‌تر می‌توان از آن به‌عنوان سفر نام برد هم سفری درونی است و هم سفری بیرونی. حتی گرگور زامزا در داستان مسخ اگرچه به یک عنکبوت بدل شده و در خانه زندانی است، اما او نیز در اتاق خود سفر می‌کند و روی سقف یا دیوارهای اتاق خود به این طرف و آن طرف می‌رود. حتی در داستان قصر کافکا نیز با سفرکردن روبه‌رو می‌شویم که در داستان قصر، کافکا نیز به سفر می‌رود. سفر ک. به آن گونه است که او در شهر خودش به یک بیگانه بدل می‌شود. در اینجا نیز با نوع خاصی از سفرکردن روبه‌رو هستیم که همچون دیگر سفرهای کافکا «امر سفر» را از چارچوب سفرهای سنتی متفاوت می‌کند، اما در گوگول با سفر به‌مثابه جاده روبه‌رو هستیم «اگر مسخ فرایند «آغازین» داستان در کار گوگول است، جاده تصویر کانونی آن است.»^۲



سفرکردن همراه با تغییر هویت‌های بی‌دربی یا در واقع با هویت نامعلوم مضمون یکی از بهترین نوشته‌های ادبی «نفوس مرده» است. چیچیکوف، بازیگر اصلی نفوس مرده، خود را نجیب‌زاده، ملاک، رابزن آموزشی، کارکنای قضایی، بازرس فسادناپذیر گمرک و متخصص با حسن نیت در تجارت و بنابر مقتضیات، هر آدم دیگر و با هر هویت دیگری معرفی می‌کند. اما هیچ‌ک از آنها نبود. شبیادی بود با هویت نامعلوم که با هویت‌های پس نامعلوم‌تر از خود، یعنی نفوس مرده سوداگری می‌کرد، تجارتی کاملاً پرسود با سرمایه‌ای نسبتاً کم؛ چیزی معادل ۵۰۰روبل. چیچیکوف بسته به سخاوت یا خساست مالکین نفوس مرده» و بسته به توانایی‌های شخصی که در جلب نظر مشتری داشت- به راحتی در این کار استاد بود- چیزی معادل پنج تا ۱۰روبل برای هر دهقان مرده که تا قبل از الغای سرفداری در روسیه- ۱۸۶۱- به آنها سرف می‌فگتند، می‌پرداخت و سپس با ارائه اسناد «نفوسی» که بانک روسیه بنابر سرشماری قبلی آنها را زنده می‌پنداشت، ولی در واقع مرده بودند وامی معادل ۴۰هزار روبل دریافت می‌کرد. تجارتی پرسود که به ذهن کسی خطور نکرده بود و سوداگران طماع را انگشت‌به‌دهان کرده بود.

برای این فریکاری چیچیکوف سفر خود به روسیه را آغاز می‌کند؛ یک کالسکه با راننده و خدمتکار لازمه هویتی است که چیچیکوف به‌عنوان نجیب‌زاده به آن نیاز دارد تا خود را نجیب‌زاده جا بزند. با این حال چیچیکوف هیچ اهمیت نمی‌دهد که اساسا نجیب‌زاده است یا نیست، او می‌توانست به هر اسم و نقش دیگری درآید، چون مساله اصلاً آن است که «چیچیکوف در واقع اصلاً چیچیکوف نیست.»^۳ او آنچنان از تحرک و جابه‌جایی روحی و جسمی برخوردار است که در هر شرایط به صرف دیدن چشم‌اندازی فریبنده به آن سوی سفر می‌کند «گبار به طور مایل می‌بارید ابتدا یک طرف کالسکه را زیر سرف می‌زد گرفت، سپس طرف دیگر را، و بعد جهت مدام‌اش را تغییر داد و با ریزش مستقیم سقف را زیر ضرابتش گرفت… چیچیکوف از کالسکه به بیرون خم شد و گفت: سلیفان!

مروری بر کتاب «هفتادسال عاشقانه» محمد مختاری

ساخت هنری عشق در شعر معاصر

می‌شوند. به اعتقاد مختاری «کل گونه‌های عاشقانه در ادب پارسی را به سه‌گرایش عمده می‌توان تحلیل کرد.» و شاعران و سده‌استان عاشقانه را به عنوان نماینده این گرایش‌ها تحلیل می‌کند. گرایش اول «خواهش‌تن» است که فرخی‌سیستانی به‌عنوان نماینده آن معرفی می‌شود و همچنین منظومه «ویس و رامین» فخرالدین اسعدگرگانی، گرایش دوم، «گرایش میانه» است که نماینده آن سعیدی است و همچنین منظومه «لیلی و مجنون» نظامی، گرایش سوم «عشق روح» است و نماینده آن مولوی است و همچنین «سلامان و ایصال» جامی، پس از بحث مفصلی در باب گرایش‌های کهن و انواع این گرایش‌ها با زیرشاخه‌هایشان، نوبت به بحث از «گرایش عاشقانه نو» می‌رسد. در آغاز این بخش می‌خوانیم: «شعر عاشقانه معاصر، در فاصله‌گیری از سنت غنایی کهن، اعتقاد به تجزیه و تفکیک وجود انسان را وامی‌نهد؛ و به وحدت تجزیه‌ناپذیر هستی او می‌گراید. از این رو هم نظریه متفاوتی از عشق می‌پردازد و هم ساخت خود را بر بنیادی دیگرگون بنا می‌نهد. با این گرایش، رابط‌ای آغاز می‌شود که اوجش یگانگی و اتحاد دو فردیت آزاد و مستقل است. این یگانگی، در هماهنگی درونی دو سوسی رابطه، به هماهنگی انسانی و جهان می‌گراید. سرگذشت و سرنوشت شعر عاشقانه معاصر، در این هفتادسال، در گرو چنین چشم‌اندازی بوده است. هرگاه از یگانگی چنین رابطه‌ای دور شده، از کارکرد نوآورانه خود نیز فاصله گرفته است. و در زمان که چشمی تازه‌تر بر این رابطه گشوده است، بر تنوع و تجدد آن افزوده است.»

آنگاه گرایش‌های عاشقانه در شعر معاصر به تفصیل بررسی شده‌اند. بخش بعدی کتاب، گزینه اشعاری است که از بخشی «افسانه» نیما تا آغاز دهه۷۰ در بر می‌گیرد. شاعرانی که در این کتاب نمونه‌هایی از شعرشان آمده، شاعرانی هستند که همگی کتاب شعر منتشر کرده‌اند. در بخش آغازین کتاب درباره ترتیب قرارگرفتن شاعران در این گزینه می‌خوانیم: «در ترتیب و تنظیم نام و ردیف شاعران در این کتاب، از سال چاپ کتابشان سود جسته‌ام. یعنی همه شاعران به ترتیب تاریخی که نخستین کتابشان را چاپ و نشر کرده‌اند، در پی هم قرار گرفته‌اند.» در همین بخش در توضیح انگیزه‌فراهم آمدن این گزینه آمده است: «شعر معاصر ساخت هنری عشق را در گونه‌ها و نموده‌ها و نمونه‌هایش، از زاویه‌ها و دیدگاه‌های مختلف انسان امروز، ارائه کرده است. اما در مجموع رویکرد و گرایشی را ارائه داده که با رویکرد و گرایش سنتی متفاوت است. پس چرا به این اسناد عاشقانه شاعری، یا اسناد شاعرانه عاشقی در زندگی واقعی انسان عاشق امروزی روی نیاوریم و خود را باز نیابیم؟ به همین سبب من این گزینه را پرداخته‌ام و در حد امکان خویش نیز تحلیلی را با آن همراه کرده‌ام، که هم حاوی طبقه‌بندی نظری است و هم تنوع موضوع عاشقانه را ارائه می‌کند.»

شکل‌های زندگی: ادبیات و تجربه طنز

خنده، قضیه مهمی است

نادر شهرپوری(صدقی)

سلیفان پاسخ داد: چیه قربان؟
-چشم بینداز بین ده دیده نمی‌شه؟^۴

اگر کل طنز را از یک نظر پنهان‌کاری بدانیم گوگول با به‌توقیع انداختن هویت بر شدت پنهان‌کاری می‌افزاید، حتی آن هنگام که نوزدز همه‌چیز را از راست و دروغ و البته بیشتر دروغ به‌هم می‌بافت و دپته چیچیکوف را روی آب می‌اندازد باز هویت چیچیکوف هیچ محرز نمی‌شود. گوگول اگرچه می‌گوید «مدت‌زمانی نگذشت که همه‌چیز کاملاً تشریح و توصیف گردید»^۵ اما طنز مساله آن است که هیچ چیز روشن نمی‌شود. ابتدا گفته می‌شود چیچیکوف زنی داشت که او را ترک کرده و اگر این نبود، فرماندار مدت‌ها پیش با ازدواج دخترش با چیچیکوف که ثروت قابل‌ملاحظه‌ای داشته موافقت می‌کرده، اما به موجب روایت دیگر اصلاً چیچیکوف زن نداشته و دختری را دوست می‌داشته که باوجود زنگ‌بودن چیچیکوف والدین دختر حاضر نمی‌شوند دخترشان را به او بدهند و بعدها «قضایی چیچیکوف در کلیه‌ها مورد بحث و گفت‌وگوی مردمی واقع شد که هرگز چشمشان به چیچیکوف نیفتاده بود.»^۶ این‌گونه می‌شود که هر چقدر زمان می‌گذرد نتهتا «هویت» احراز نمی‌شود، بلکه کافکاوار می‌گریزد و بر ابهام البته افزوده می‌شود. این ابهام درباره کافکا متناسب با زمانه‌اش بعدی عمیق‌تر و بحرانی‌تر می‌یابد. کافکا بلا تکلیفی را نیز بر ماجرا می‌افزاید و با این‌کار دنیای معاصر را آنچنان دچار تردید می‌کند که برای خلاص‌شدن از بی‌معنایی به‌دنبال هر پاسخی برای هر سوال نکرد. طنز برای هر نویسنده‌ای تجربه‌ای متفاوت است. در بکت طنز تجربه برپادرفتن نوعی جدیت و نقل تفسیر است «طنز در بکت برپاد نمی‌رود، خنده صدای زبانی است که می‌کوشد خودکشی کند اما از آن درمی‌ماند و این بسیار اندوه‌آورانه خنده‌آور است.»^۷ طنز برای گوگول و کافکا می‌تواند جابه‌جایی هویت باشد. در مورد کافکا می‌تواند کوجه‌های تنگ، پیچ‌درپیچ، شهری نامعین، تعلیقی دایمی و البته قدم‌گاردن به سفری بی‌مقصد باشد، اما گاه به همه اینها می‌توان خندید، خنده‌ای از فرط استیصال، گاه از فرط درماندگی یا از فرط خنده‌داربودن، خنده‌ای این‌گونه می‌تواند مهم باشد، درست همان‌گونه که گوگول گفته بود: «آه! خنده قضیه مهمی است!»

پی‌نوشت‌ها:

۱-۲۰۱ از چشم فوتنتس، ترجمه عبدالله کورنی، صص۱۵۱، ۱۵۸
۲-۶،۵،۴۳- مردکان زرخزید، گوگول، ترجمه فردینون مجلسی‌صص ۳۹۱، ۵۹، ۲۷۱، ۲۷۰
۳- خیلی کم… تقریباً هیچ، شایمیرن کرجلی، ترجمه لیلیا کوچک‌منش، ص ۲۷۷

مروری بر کتاب «آذرخشی از جنبش‌های ناگهان»

شعر معاصر و چهار جریان

«آذرخشی از جنبش‌های ناگهان» کتابی است

گردآمده به دست سیدحمید شریف‌نیا و ابراهیم ریسی. این کتاب که از طرف نشر بوتیمار منتشر شده آنتولوژیی بخشی از شعر معاصر ایران در دهه‌های چهل و پنجاه است و در واقع جریان‌های «موج نو»، «شعر دیگر»، «شعر حجم» و «شعر موج ناب» را دربرمی‌گیرد. جریان‌هایی که هر یک تلفیقی از شعر آرایه دادند که با جریان شعری رایج در زمانه‌شان متفاوت بود. در آغاز کتاب مقدمه‌ای مفصل آمده است و گردآوردنگان کتاب در این مقدمه، ضمن توضیح رویکرد خود در انتخاب شعرهای مجموعه و روش و دلیل این انتخاب، تبارشناسی مفصلی نیز از شعر ایرانی آرایه داده‌اند. در بخشی از مقدمه کتاب، درباره این کتاب و گردآوری آن چنین می‌خوانیم: «در این گردآوری، معرفتی در عرضه است که بیشتر جمال‌شناسان در گذشته‌ها، در پی آن می‌گردند و زوایا و خیالای آن را درمی‌یابند و حاجتی به تکمله‌ها و حاشیه‌ها، مقدمه‌ها و موخره‌ها ندارند. اما در بسط این معرفت نیز باید نکتی نموده‌اید تا اهل فن، ما را اهل تفنن نینگارند

اگرچه در نصب حق، مصیب نباشیم. اما اهل تحقیق می‌دانند که وجوب این دیباچه صورت‌بندی آن چیزست‌ست در گردآوری؛ که می‌خواهیم بدان معرفت تاسیسی، واقف شوییم و واقف کنیم که در ساختن، ساخته می‌شویم. روش ما تا آنجا که بخواییم به زیر عنوان «بودن‌نشای» شعر در مطبوعات دهه چهل و پنجاه، وفادار بمانیم، رعایت انتخاب‌هامان را برگزیدگانی بود که حوزه جمال‌شناختی معطوف به معرفت ما کمک می‌کرده است و نه تمامی شعرها یا شاعران ممکن که از حوصله تحقیق و کتاب خارج بود و در بسیاری موارد به مطلوب کمکی نمی‌کرد.

بیش می‌دانید که در آن دهه‌ها، تولید شعر و شاعر به مرز انبوهی رسیده بود؛ که مثلاً سال ۱۳۴۶ تقریباً ۳۰۰ شاعر در یک جریده معرفی شدند… بنابراین، در این یک مورد بحق هستیم که به دنبال نخ و رشته‌ای باشیم که ساحت معرفتی ما را از آن جدا نکند. مستفید کنه، دو دیگر که کار ما با آذرخش‌ها بود، ماندگارها، موثرها، آنها که پیشرو بودند؛ شاید فرصت و مقامی دیگر در مجلدی دیگر بشود به پیروان آنها پرداخت که الحق رگه‌های تاریخی و ادبی مهمی محسوب می‌شوند. اما نه در این مجلد که غایت روش‌شناسانه‌اش، قصد تفکیک، تلخیص و تعریف و بازتعریف سهرای است به طرز پیاآمده از خروارخروار غلطا و اغماض‌ها و سکوت‌های مساله‌برانگیز.

سه دیگر، اینکه مطمئنیم چه می‌خواهیم. جریان‌های راستینی از شعر که پس از پنجاه سال هنوز اصالت خود را از دست نداده‌اند. دو تای آن تقریباً خیلی پرداخته‌شده، بی‌آنکه پرداخت شود: «موج نو» و «شعر حجم»، یکی در سکوت روشنفکری

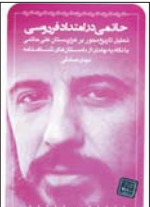
کتاب

عطف کتاب

کتابی درباره هزارداستان

«حاتمی در امتداد فردوسی»

کتابی است از مهدی صادقی که از طرف نشر رسم منتشر شده است. این‌کتاب چنانکه از عنوان فرعی‌اش برمی‌آید، تحلیلی است تاریخ‌محور بر سربل «هزارداستان» علی حاتمی با نگاه به «چندی از داستان‌های شاهنامه». هزارداستان یکی از سربل‌های محبوب و یادماندنی بود که اولین‌بار در دهه ۶۰ از تلویزیون پخش شد. سربل‌های که زمینه رخدادهای آن، دورانی از تاریخ معاصر ایران، از اواخر دوران قاجار تا حوالی شهریور ۲۰ است. یعنی همانطور که در آغاز کتاب حاتمی در امتداد فردوسی آمده، حاتمی در این سربل «ایران بین دو جنگ جهانی را به تصویر کشیده» است. مهدی صادقی در نوشتار آغازین کتاب با مقایسه هزارداستان با تابلوی «گرونیکای پابلو پیکاسو می‌نویسد: «هزارداستان، تابلوی گرونیکایی است از ایران بین دو جنگ. فیلمی حقیقی و نه مستند. به وقایع تاریخی، نگاه مستند ندارد، اما بدان‌ها استاد می‌کند. حقیقتی که به واقعیت پیوند می‌خورد.» نویسنده آنگاه در بخش‌های مختلف کتاب به مقایسه حاتمی و فردوسی از جنبه‌های گوناگون می‌پردازد، از جمله در بخشی از کتاب با عنوان «رضا، سیاوش است» که در آن رضا خوشنویس - شخصیت اصلی سربل هزارداستان که از رضا تفنگچی به رضا خوشنویس بدل می‌شود - با سیاوش شاهنامه مقایسه می‌شود.



حاتمی‌درامتداد

فردوسی

مهدی صادقی

نشر رسم

نویسنده در این بخش با اشاره به آگاهی رضا از عاقبت بدی که در انتظار اوست، می‌نویسد: «در شاهنامه و در داستان سیاوش، همین آگاهی ترازیک، داستان را با کشش بیشتر به پیش می‌برد.» و بعد از آن در بخشی با عنوان «ایده‌السیسم و پراگماتیسم» تقابل اخلاق‌گرایی ایده‌الیستی سیاوش و پراگماتیسم دیگران با تقابل ایده‌السیسم رضا خوشنویس با پراگماتیسم آدم‌های دوروبرش قیاس می‌شود: «… است، برنمی‌تاید که دست دوستی و صلح را (هرچند مصلحتی و ظاهری باشد) رد کند. ضمن اینکه این‌بار از دشمن تضمین هم گرفته، یعنی یک‌صدتن از نزدیکان افراسیاب، گروگان اویند. هرچند کاوس می‌گوید آنها نزدیکان افراسیاب نیستند، بلکه چندترک بیچاره‌اند و بهتر است که آنها را نزد من بفرستی تا سر از نشان جدا کنم… در هزارداستان نیز، رضا که مصمم است اکنون آخرین ماموریتش را با هدفی والاتر از برنامه تکلیفی انجمن مجازات، به انجام برساند، از ترس پیری و ناتوانی، درصدد برمی‌آید که از دیگران برای این‌کار کمک بگیرد. حتی اگر این کمک و همکاری، در حد حمایت و تأیید باشد. رضای ۷۰ساله که «برای هرکاری پیر شده» هدفی آرمانی دارد و در این‌خصوص آرمان‌گراست و ایده‌الست. ایده‌السیسم رضا در برابر پراگماتیسم کسانی قرار می‌گیرد که او به آنها پیشنهاد همکاری و مشارکت در میان برداشتن خان مظفر داده است…» در یکی از بخش‌های دیگر کتاب، شاهنامه و هزارداستان به لحاظ کارکرد عنصر «نیرنگ» در هر دو اثر با هم مقایسه می‌شوند:

«نیرنگ و فریب، از شیوه‌های رایج در داستان‌های شاهنامه است که شخصیت‌های مختلف، درباره دیگران به‌کارمی‌گیرند تا از شکست بگریزند. کتاب حاتمی در امتداد فردوسی همچنین شامل تصاویری از سربل‌ به یادماندنی هزارداستان است.

مرور

تازه‌های نشر مرکز

آمریکای دوره گذار

شروود اندرسون از مهم‌ترین نویسندگان ادبیات آمریکا و عصر طلایی داستان‌کوتاه آمریکایی است که در سال ۱۸۷۶ متولد شد. اندرسون را نویسنده دوره گذار ادبیات آمریکا و از شاخص‌ترین چهره‌های تاثیرگذار در شکل‌گیری با داستان‌کوتاه مدرن می‌دانند. به‌تازگی یکی از رمان‌های اندرسون عنوان «سفید بینوا» با ترجمه حسن افشار در نشر مرکز منتشر شده است. اندرسون معمولاً در آثارش به آدم‌های حاشیه‌ای و طبقه متوسط آمریکا می‌پردازد که از وضعیت زندگی‌شان ناراضی‌اند. شروع رمان «سفید بینوا» نیز تداعی‌گر همین ویژگی‌های داستان‌نویسی اندرسون است: «هیو مگوی در شهر کوچکی چسبیده به کناره آبرفتی غرب رود میسی سیپی در ایالت میسوری توی سوراخی‌ای به دنیا آمد. جای مزخرفی بود برای به‌دنیاآمدن، جز باریکه گل سیاه بر رودخانه، زمین تا ده مایل آن‌طرف‌تر از شهر-شهرکی که ساحل‌نشین‌ها به مسخره اسمش را فبرودگاه گربه‌ماهی‌ها گذاشته بودند- به قدر یک ارزن محصول نمی‌داد و به لعنت خدا نمی‌ارزید. زمین زرد سنگلاخ کم‌عمق را زمان هیو جماعتی از مردان تکیده درازی که انگار مثل خود زمین بی‌رمق و بی‌خاصیت شده بودند، شخم می‌زدند. همیشه بی‌دل‌ودماغ بودند و کاسب‌ها و صنعتگران شهرک هم مثل آنها. کاسب‌ها توی دکان‌های مخروبه محقرشان نشیه کار می‌کردند و در مقابل جنسی که دست مردم می‌دادند پولی گیرشان نمی‌آمد. و صنعتگرها به پینه‌نوده‌ها، نجارها، نعل‌بند‌ها- در عوض کاری که می‌کردند پولی دستشان را نمی‌گرفت…»
شروود اندرسون در رمان «سفید بینوا» که در پنج بخش نوشته شده، به سیر تحولات و تغییرات جامعه آمریکا در پایان قرن ۱۹و اوایل قرن‌بیستم پرداخته است.



سفید بینوا

شروود اندرسون

ترجمه حسن افشار

چاپ اول ۱۳۹۳

چیز و فقر و باقی قضایا

«گفتمش آن مثنوی تأخیر شد»، عنوان دفتر شعری است از همایون کاتوزیان که مدتی است در نشر مرکز به چاپ رسیده است، اگرچه کاتوزیان کمتر به عنوان شاعر شناخته شده، اما از او پیش‌تر هم دفتر شعر دیگری با نام «خشت خام» منتشر شده بود. دفتر شعر جدید کاتوزیان هم شامل شعرهای سپید و نیمایی است هم شعرهایی در قالب‌های کلاسیک شعر فارسی مثل غزل. کاتوزیان در یادداشت ابتدای کتاب با عنوان «یاد باد از نجد و از باران نجد»، نقبی به خاطراتش درباره شعر و شاعری زده و تأکید کرده که شعرسروندن هیچ‌گاه به قصد شاعرشدن نبوده، اگرچه از کودکی به این‌کار پرداخته؛ «از هشت سالگی شعر گفته‌ام، و نخستین قطعه‌ای را که گفتم خوب به یاد دارم. در سال ۱۳۲۹ مبارزه برای ملی‌کردن نفت سخت بالا گرفته بود و مصدق در مجلس شانزدهم رهبری اقلیت را که عضو جبهه ملی بودند در دست داشت و از جمله یاران نزدیک به او دکتر علی شایگان و مهندس کاظم حسینی بودند (که این دومی هنوز نماینده مجلس نشده بود). قطعه‌ای که من گفتم تحت‌تأثیر آن جو سیاسی-اجتماعی بود… به‌رحال بعدها آنچه را که تا ۱۸سالگی سروده بودم ششتم و بر باد دادم، چنان‌که تقریباً حتی یک بیت از آن- اسوای آن شاهکار کودکی- به خاطر ندارم. اما در اواسط سال ۳۹ که هنوز ۱۸سالم نشده بود به محفل خلیل ملکی راه یافتم و با آدم‌های عزیزی آشنا شدم و از میان روشنفکران جوان آن‌ها به یوزه با منوچهر صفا، ضیاء‌مدنی، هرمز همایون‌پور، داریوش آشوری و سیروس طاهباز باب دوستی و نقل و گفت‌وگو را باز کردم…»



گفتش آن مثنوی تأخیر شد

همایون کاتوزیان

نشر مرکز

چاپ اول ۱۳۹۳

گفت‌وگویی با لنوارد برنستاین

لنوارد برنستاین از شاخص‌ترین چهره‌های موسیقی کلاسیک در آمریکای قرن بیستم بوده و به عنوان رهبر ارکستر، آهنگ‌ساز، پیانیست، فعال حقوق بشر، محقق و مجری تلویزیون شناخته شده است. به تازگی کتابی با نام «شام با لنی» با عنوان فرعی گفت‌وگو با لنوارد برنستاین موسیقیدان و رهبر ارکستر، با ترجمه بهزاد هوشمند در نشر مرکز به چاپ رسیده است. گفت‌وگو با برنستاین توسط جاناتان کات انجام شده و درواقع این آخرین مصاحبه‌ای است که با برنستاین صورت گرفته است. این گفت‌وگو به نوامبر ۱۹۸۹ برمی‌گردد، یعنی یک‌سال پیش از مرگ برنستاین. جاناتان کات در این گفت‌وگو درمورد مسائل مختلفی، از سطح بالاترین مقولات موسیقی تا سیاست و آموزش و روان‌شناسی، با برنستاین صحبت کرده است. در بخشی از مقدمه این کتاب درباره ویژگی‌های برنستاین آمده: «برخلاف بیشتر اچرانگدندان متأخر موسیقی کلاسیک، لنوارد برنستاین، مصرانه از جدایی موسیقی و علایق روشنفکری، سیاسی، عاشقانه و روحانی‌اش سر باز می‌زد. در گفتارهای چارلز الیوت نورتون در دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۷۳، او این خصیصه خود را به عنوان «پیوند شوق و فرم» و «لذت ابهام» معرفی کرد… او در مقاله ۱۹۶۷ خود با عنوان مالر: زمان او فرا رسیده است، به منابع دوگانه انرژی در سمفونی‌های آهنگساز- که همواره با آن‌ها احساس نزدیکی زیادی داشته است- اشاره کرده است. او احتمالاً پیچیدگی‌های چندوجهی شخصیت موسیقایی و خصوصی خودش را، با معرفی مالر به عنوان «خشن و خنثی، لطیف و پسرپرورنده، مذهب، بی‌تجربه، متغعل، احساساتی، گستاخ، خجالتی، خودنما، قابل‌اعتماد، متزلزل، وابسته، مخالف» بیان کرده است.»

شام با لنی

گفت‌وگو با لنوارد برنستاین

جاناتان کات

ترجمه بهزاد هوشمند

چاپ اول ۱۳۹۳

